

■ **صغری خیل‌فرهنگ**

در روز شهادت فاطمه زهرا(س) ودر ایام فاطمیه همسان جانباز مدافع حرم لشکر فاطمیون می شوم. جانباز محمد میرزایی یکی از رزمندگان مدافع حرم حضرت زینب(س) است که در روزهای دفاع از حرم، کار و زندگی‌اش را تنها به ثمن گوشه چشمی از اهل بیت(ع) رها کرد و به مصاف با دشمنان تکفیری رفت. با همسر جانباز هماهنگ می‌کنم و راهی آدرسی که من را به مشکین‌دشت آستان البرز راهنمایی می‌کند، می‌شوم. به در خانه که می‌رسم با اولین زنگ همسر جانباز به استقبال می‌آید. وارد حیاط کوچک و سر‌بسته‌ای می‌شوم. در همان ابتدا نوجهم به سمت ویلچری جلب می‌شود که گویی مدت‌هاست کنار دو چرخه چپه‌ها جا گرفته است. وارد خانه می‌شوم و دقیقاً به محض ورود چشمم به جانباز محمد میرزایی می‌خورد که روی زمین نشسته و چشم انتظار آمدن ماست. بعد از احوال‌پرسی، گفت‌وگوی مان شروع می‌شود.

■ **فاطمه... فاطمه**

عباس و امیرعلی، فرزندان جانباز با رویی خوش پذیرای‌مان می‌شوند و به خوبی معلوم است که از دیدن‌مان بسیار خوش‌حالند. کنار‌مان می‌نشینند تا آنها هم شاهد گفت‌وگوی ما با پدرشان باشند. ابتدا نمی‌دانستم که جانباز محمد میرزایی به خاطر شرایط جانبازی قدرت تکلم ندارند همین که ر کشور در را کنار جانباز می‌گذارم و می‌خواهم خودش را برابرم معرفی کند، نگاهی پرمنما به همسرش می‌اندازد.انگار از او می‌خواهد که پاسخگوی سؤالات ما باشد. فاطمه رضایی همسر جانباز که گویی مدت‌هاست زبان همسرش شده، رو به ما می‌کند و می‌گوید: فکر می‌کنم ابتدا باید کمی از شرایط آقامحمد برایتان بگویم، چشم‌راست و سمت راست بدن همسر لمس (بی‌حس) است و قدرت تکلم ندارد. ایشان در حد یک سلام گفتن می‌تواند صحبت کند. نزدیک پنج سال است که بچه‌هادای صحبت کردن پدرشان را نشنیده‌اند. حتی نمی‌تواند اسم بچه‌ها را بگوید و هر چه بخواهد نام من را صدا می‌کند و می‌گوید «فاطمه». من شرم‌ندمام که همسر نمی‌تواند خودش با شما صحبت کند.

با صحبت‌های همسر جانباز، خودم را بیش از پیش مهربون و مدیون مردان غیوری می‌دانم که برای حفظ اسلام و اعتقادات دینی‌شان از همه دارایی‌شان مایه گذاشته‌اند.

■ **عباس و امیرعلی**

همسر جانباز در ادامه پاسخگوی سؤالاتمان می‌شود و می‌گوید: محمد ۲۲ سال دارد و سال ۱۳۹۴، ۱۳۹۵ به سوریه رفت و یک سال در جبهه مقاومت جنگید تا اینکه در نهایت جانباز شد.

خانم رضایی از مهاجرت‌شان به ایران برایم می‌گوید: همسرم از دوران بچگی در ایران زندگی کرده بود و من هم ۱۲ سال داشتم که بعد از ازدواج با محمد به ایران آمدم، من و محمد در افغانستان بچه محل بودیم و امروز حدود ۱۲ سال است که ازدواج کرده‌ایم و ثمره این زندگی دو فرزند پسر به نام‌های عباس و امیرعلی است. همسر با کار بنایی رزق حلال به خانه می‌آورد و زندگی‌مان را می‌چرخاند و الحمدلله درآمد خوبی هم داشت.

■ **به شرط زیارت بی‌بی**

همسر جانباز از چرایی حضور همسرش در

جبهه مقاومت می‌گوید: خانواده وابستگی زیادی به همسرم داشتند. محمد داشت زندگی‌اش را می‌کرد که دو برادرش راهی جبهه شدند، بعد محمد به من گفت می‌خواهم بروم و مانند برادرهایم و دیگر مجاهدان خدمتی کنم که من مخالفت کردم. آن زمان امیرعلی یک ماه بیشتر نداشت، گفتم من تنهایی از پس بچه‌ها بر نمی‌آیم. محمد گفت نگران نباش، من می‌روم و برمی‌گردم. فقط دلم می‌خواهد برای بی‌بی زینب(س) کاری کنم. می‌خواهم وقتی می‌گویم همه دار و ندارم و همه زندگی‌ام به فدای اهل بیت باید ثابت کنم که اهل عمل هستم، بی‌بی زینب خودش هوای ما را دارد. به محمد گفتم تنها به یک شرط اجازه می‌دهم که بروی. پرسید چه شرطی؟! گفتم من را هم به زیارت بی‌بی زینب(س) ببرئ! محمد گفت من قول می‌دهم در اولین فرصت این کار را بکنم. وقتی این قول را به من داد و خیالم از زیارت بی‌بی زینب(س) راحت شد با تمام وجود رضایت دادم و خودم ساک سفرش را بستم و مهابی سفر شد. محمد سال ۱۳۹۴ بعد از مدتی آموزش به منطقه اعزام شد، تا مدافع

حرم بی‌بی زینب(س) شود. محمد رفت و ۲۰ روز بعد با من تماس گرفت. محمد سه ماه در منطقه بود و بعد به مرخصی آمد. کمی بعد برای بار دوم اعزام شد و به خاطر اینکه مادرش به رحمت خدا رفته بود باز گشت.

■ **کما و جانبازی**

عباس و امیرعلی گاهی وارد مصاحبه‌مان می‌شوند و با کنجکاوی به صحبت‌های مادر گوش می‌دهند. همسر جانباز از آخرین اعزام

تنها شرط رضایت من برای اعزام محمد که همان سفر به سوریه بود محقق نشد و من بی‌قرار زیارت بی‌بی می‌ماندم. شاید به‌رغم همه پیگیری‌های من هیچ وقت زیارت بی‌بی زینب(س) قسمتم نشود اما امروز به عنوان همسر جانباز در کنارش می‌مانم و همه سختی‌ها را با قبول می‌کنم و گله‌ای ندارم و دل

تنها شرط رضایت من برای اعزام محمد که همان سفر به سوریه بود محقق نشد و من بی‌قرار زیارت بی‌بی می‌ماندم. شاید به‌رغم همه پیگیری‌های من هیچ وقت زیارت بی‌بی زینب(س) قسمتم نشود اما امروز به عنوان همسر جانباز در کنارش می‌مانم و همه سختی‌ها را با قبول می‌کنم و گله‌ای ندارم و دل

تنها شرط رضایت من برای اعزام محمد که همان سفر به سوریه بود محقق نشد و من بی‌قرار زیارت بی‌بی می‌ماندم. شاید به‌رغم همه پیگیری‌های من هیچ وقت زیارت بی‌بی زینب(س) قسمتم نشود اما امروز به عنوان همسر جانباز در کنارش می‌مانم و همه سختی‌ها را با قبول می‌کنم و گله‌ای ندارم و دل



گزارش «جوان» از حضور در منزل جانباز مدافع حرم لشکر فاطمیون محمد میرزایی و گفت‌وگو با وی

امیدوارم در اجر مجاهدت‌های همسرم شریک باشم

بود و بعد از اینکه به هوش آمده بود ایشان را به بیمارستان تهران منتقل کردند. در تب و تاب رفتن به بیمارستان و ملاقات محمد بودیم که خبر دادند مجدداً به کما رفته است. بچه‌ها را هم با خودم به بیمارستان بردم، وقتی پدرشان را در آن وضعیت دیدند خیلی گریه و بی‌تابی کردند. سمت راست بدن محمد بی‌حس بود و قادر نبود حرکتی انجام دهد. پاهایش را هم نمی‌توانست تکان دهد. ابتدا فکر می‌کردم پاهایش قطع شده و بایدین این حالت از هوش رفتن تا اینکه دکتر آمد و از وضعیت محمد و آسیب‌دیدگی مغز و از کار افتادگی سمت راست بدنش خبر داد. محمد نمی‌توانست هیچ حرفی بزند و این، کار را برای من که با این شرایط آشنا نبودم، سخت‌تر می‌کرد چون نمی‌توانستم متوجه اشاره‌ها و درخواست‌های محمد بشوم. ابتدا برایش پرستار گرفتم اما چون محمد عصبی شده بود و نمی‌توانست برخورد خوبی با پرستار داشته باشد او را مرخص کردیم و از آن روز به بعد خودم همه امور و کارهای او را برعهده گرفتم. همه چیز از ذهن محمد پاک شده بود. ابتدا از محمد می‌ترسیدم، او حتی بچه‌ها را نمی‌شناخت.

■ **حرکت با ویلچر**

همسر جانباز در ادامه می‌گوید: برادر محمد زمان مجروحیتش بالای سرش بود. دو برادر محمد از همان آغازین روزهای جنگ در سوریه در منطقه حضور داشتند. محمد جانباز ۷۰ درصد است و خودش نمی‌تواند به تنهایی راه برود. برخی اوقات که دوست دارد بیرون برود و با ویلچر او را جابه‌جا می‌کنم. داروهای محمد را هم ماهانه با مراجعه به پزشک می‌گیرم اما اگر دارو‌ها را به ما ندهند خودمان باید تهیه کنیم، چاره‌ای هم نیست بدون دارو نمی‌تواند در دهانش را تاب بیاورد و سردردهای شدید می‌گیرد و تشنج می‌کند.

■ **کتابه‌های ناتمام**

همسرانه‌های جانباز: ۷۰ درصد مدافع حرم به طعنه و کنایه مردم و همشهریان‌ش از حضور همسرش در جبهه مقاومت می‌رسد می‌گوید: ابتدا از شنیدن کنایه‌های مردم به تنگ آمده بودم. وقتی همسرم را روی ویلچر به بیرون می‌برم و به زیارت‌گاه و گلزار شهدا یا سر مزار پدر و مادرش می‌رویم، هر کسی از کنارم رد می‌شود حرفی می‌زند، یکی می‌گوید نگاه کن همسرت برای خاطر پول خودش را به این روز انداخته است. دیگری به کنایه می‌گفت: مگر چقدر می‌دانند؟ من هم جوابی برایشان نداشتم. فقط از نمره مرام و معرفت زینب(س) توسل می‌کردم و از خدا می‌خواستم به من صبری زینب‌گونه بدهد. نمی‌خواستم با آنها که جاهل بودند دهان به دهان شوم و بحث کنم. همسر جانباز اهی می‌کشد و ادامه می‌دهد: زخم زبان زیاد شنیدیم. از کسانی که در امنیت کامل زندگی می‌کند و احترام اهل بیت(ع) را نگه

نمی‌دارد چه انتظاری می‌شد داشت؟ همه این طعنه‌ها و کنایه‌ها را تحمل می‌کنم تا شاید من هم ذره‌ای از جهاد ایشان اجر ببرم.

■ **بازی‌های ناتمام**

امیرعلی و عباس در کنار ما مشغول بازی و جنب‌و‌جوش هستند، از همسر جانباز در مورد عکس‌العمل بچه‌ها نسبت به وضعیت پدر و مادرشان می‌پرسم. ایشان می‌گوید: پسر کوچکم امیرعلی از عباس بسیار شلوغ‌تر و پر جنب‌و‌جوش‌تر است. هنوز به خوبی شرایط جسمی پدر را درک نمی‌کند. امیرعلی روی شانه‌های پدرش می‌نشیند و از او می‌خواهد با او بازی کند اما بابایش او را کنار می‌زند یعنی اینکه برو کنار حوصله بازی با بچه‌ها را ندارم. حرفی هم که نمی‌تواند بزند. اول خیلی با بچه‌ها بازی می‌کرد و آنها را با خود به پارک می‌برد اما این روزها دیگر نمی‌تواند. خیلی با بچه‌ها با مهریانی برخورد می‌کرد اما در حال حاضر به خاطر اینکه نمی‌تواند صحبت کند کمی عصبی می‌شود. من هم به خاطر شرایط همسرم خانهای در بست کرایه کردم تا آمد و شد و وضعیتش مزاحم همسایه‌ها نشود. چون ایشان نمی‌تواند به خوبی راه برود باید دنبال خانهای می‌گفتم که پله نداشته باشند و اتاق خوابش پنجره داشته باشد برای همین پیدا کردن خانهای دار این شرایط با وضعیت مسکن کمی برایم دشوار بود که به لطف و کرم خدا و همراهی یکی دو نفر از دوستان واران‌دمنان خانواده مدافعان حرم این اتفاق خوب افتاد.

■ **نمره ۲۰**

کنار کوچک‌ترین عضو خانه می‌نشینم و از امیرعلی که با گوشی مادرش مشغول بازی



از امیرعلی می‌پرسم پدرت را چقدر دوست داری؟ می‌گوید به اندازه عدد ۲۰. می‌پرسم بیشتر ترین عددی که می‌شناسی چند است؟ می‌گوید ۲۰ امیرعلی سسن زیادی ندارد، شاید او مفهوم اینار و گذشته‌ی که پدرش برای دفاع از اسلام انجام داده را به این زودی متوجه نشود اما برای او نمره مرام و معرفت پدرش که شاید به خاطر مصرف دارو‌ها و شرایط جانبازی‌اش دیگر حوصله بازی با بچه‌ها یش را هم ندارد ۲۰ باشد

است می‌پرسم پدرت را چقدر دوست داری؟ می‌گوید به اندازه عدد ۲۰. می‌پرسم بیشترین عددی که می‌شناسی چند است؟ می‌گوید ۱۲. امیرعلی سسن زیادی ندارد، شاید او مفهوم اینار و گذشته‌ی که پدرش برای دفاع از اسلام انجام داده را به این زودی متوجه نشود اما برای او نمره مرام و معرفت پدرش که شاید به خاطر مصرف دارو‌ها و شرایط جانبازی‌اش دیگر حوصله بازی با بچه‌هایش را هم ندارد ۲۰ باشد. همین جا همسر جانباز وارد گفت‌وگوی ما می‌شود و می‌گوید: نبودن‌های محمد



در خانه با توجه به داشتن بچه‌های کوچک، چندان سخت نبود. همسرم از سوریه تماس می‌گرفت و احوال من و بچه‌ها را می‌پرسید. همین هم برای من دلخوشی بود. خود محمد خیلی دوست داشت در این مسیر قرار بگیرد و انتخاب خودش بود و امیدوارم این جانبازی را خدا از او بپذیرد.

■ **همسنگر جانباز**

همسر جانباز در حالی که یک سینی جای در دست دارد کنار من و امیرعلی می‌نشیند و می‌گوید: ما از کسی توقعی نداریم، تنها شرط رضایت من برای اعزام محمد که همان سفر به سوریه بود محقق نشد و من بی‌قرار زیارت بی‌بی ماندم و شاید به‌رغم همه پیگیری‌های من هیچ وقت زیارت بی‌بی زینب(س) قسمت من نشود اما من امروز به عنوان همسر جانباز در کنارش می‌مانم و همه سختی‌ها و کمبودهای این مسیر را هم با جان و دل قبول می‌کنم و گله‌ای ندارم. امیدوارم خود حضرت زینب(س) من را در زمره دوستداران اهل بیت(ع) قرار دهد و من را در ثواب و اجر مجاهدت همسرم محمد میرزایی شریک گرداند.

■ **شهادت «علی»**

وقتی می‌خواهم از جانباز مدافع حرم محمد میرزایی عکس بگیرم، با دست به مهابی بالای سرش اشاره می‌کند، همسرش می‌گوید منظور محمد این است که لامپ‌ها را روشن کنید تا نور کافی برای تصویربرداری‌تان داشته باشید. نشستن این همه مدت برای جانباز

روی زمین شرایط سختی است. از هسر جانباز می‌پرسم، حوصله همسرتان در خانه سسر نمی‌رود؟! فاطمه رضایی می‌گوید: وقتی می‌گردم او را سوار ویلچر می‌کنم و با خودم بیرون می‌برم. گاهی هم به گلزار شهدا می‌روم تا روزهای چپه و جنگ را در ذهنش مرور کند. روزهایی که شاید به خاطر شرایطش دیگر هیچ وقت نتواند از آن روزها و خاطراتش برایمان روایت کند. محمد وقتی به مرخصی می‌آمد از رشادت و شجاعت بچه‌ها تعریف و گاهی از شهادت رفقایش صحبت می‌کرد. خوب به یاد دارم چند روزی از اولین دورهای که به مرخصی آمده بود می‌گشت که برادرش را به خانه ما آمد و به محمد گفت دوست «علی» به شهادت رسیده است. محمد حال و روزش دگرگون شد. رفت اتاق و زار زار گریه کرد و گفت خوش به حالش، چه سعادت‌تی نصیبش شد. دکترها گفتند مشخص نیست محمد بتواند سلامتی‌اش را به دست بیاورد یا نه. اینکه مجدداً قادر باشد صحبت کند یا نتواند، به آینده بستگی دارد.

■ **التماس دعا**

به پایان مصاحبه‌ام می‌رسم. فاطمه رضایی همسر جانباز مدافع حرم لشکر فاطمیون در پایان همکلامی دوستانه‌مان از ما می‌خواهد برای او و همسرش دعا کنیم. باور کردنش کمی سخت است، در میانه زندگی آرامی که در کنار زن و بچه‌ات داری، به یک‌باره اعتقادات و غیرت‌ت تورا به خود می‌آورد که باید بار جهادت را ببندی و راهی شوی و تو بی‌هیچ تعللی راهی می‌شوی. می‌روی تا باقافله کربلای امام حسین(ع) بافتندا و به لملعلد کربلا حضرت عباس(ع) ردای جانبازی به تن کنی... با فاطمه رضایی خداحافظی می‌کنم، دست‌هایم را می‌گیرد و می‌گوید ما همچنان به دعاهای شما نیازمندیم.

■ **همهان شهید گمنام**

از خانواده جانباز مدافع حرم محمد میرزایی خداحافظی می‌کنم و راهی می‌شوم. چشمم به مقبره شهدای گمنام سر خیابان اصلی می‌افتد و با خودم می‌گویم برای نعلناتی مهمان خانه این پنج شهید گمنام شوم و در محضر شهدا برای خانواده‌های ایشان گری که همه دار و ندارشان را برای امنیت امروزمان هزینه کردند دعا کنم. باشد که شفاعت‌شان به ما هم برسد.

ان‌شاءالله...

			۳			۴	۸		
				۶	۲	۵			
	۷								
		۴			۱	۲	۵	۹	
				۳	۶	۹			
				۷	۳				
									۸

۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷

جدول سودوکو

ارقام ۹تارطوری قراردهیدکه

در هر ردیف،ستون ومرع‌های کوچک‌سه‌درسه‌فقط یک‌بار

به‌کارورنده

جدول کلمات متقاطع

■ **پاسخ جدول شماره ۵۸۶۹**

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	ط	ظ	ع	ف	س	ص	ض	ط
ب	ا	پ	ت	ث	ج	ح	ط	ظ	ع	ف	س	ص	ض	ط
ب	ا	پ	ت	ث	ج	ح	ط	ظ	ع	ف	س	ص	ض	ط
ب	ا	پ	ت	ث	ج	ح	ط	ظ	ع	ف	س	ص	ض	ط
ب	ا	پ	ت	ث	ج	ح	ط	ظ	ع	ف	س	ص	ض	ط
ب	ا	پ	ت	ث	ج	ح	ط	ظ	ع	ف	س	ص	ض	ط
ب	ا	پ	ت	ث	ج	ح	ط	ظ	ع	ف	س	ص	ض	ط
ب	ا	پ	ت	ث	ج	ح	ط	ظ	ع	ف	س	ص	ض	ط
ب	ا	پ	ت	ث	ج	ح	ط	ظ	ع	ف	س	ص	ض	ط
ب	ا	پ	ت	ث	ج	ح	ط	ظ	ع	ف	س	ص	ض	ط
ب	ا	پ	ت	ث	ج	ح	ط	ظ	ع	ف	س	ص	ض	ط
ب	ا	پ	ت	ث	ج	ح	ط	ظ	ع	ف	س	ص	ض	ط
ب	ا	پ	ت	ث	ج	ح	ط	ظ	ع	ف	س	ص	ض	ط
ب	ا	پ	ت	ث	ج	ح	ط	ظ	ع	ف	س	ص	ض	ط
ب	ا	پ	ت	ث	ج	ح	ط	ظ	ع	ف	س	ص	ض	ط

از راست به چپ

۱- از جاذبه‌های گردشگری اصفهان - بز کوهی ■ ۲- نخست- زعفران - پول پرست ■ ۳- باران اندک - اسلحه شمشیربازی - عزل - ماده آسفالت ■ ۴- دستاویز- نوعی برادر و خواهر - ترمز چهارپا ■ ۵- شش - قوس- شکم‌پند طبی ■ ۶- روشنی- متضاد خطا- کاسه بزرگ مسی ■ ۷- جمله قرآنی - سودمند- نوعی بورس و برنج ■ ۸- سرای مهر- پرتابه ورزشی- دنباله فشنگ- حرف هشتم انگلیسی ■ ۹- خرج متفرقه در تهران -واحد مکالمات تلفن- التهاب سیاسی و اجتماعی ■ ۱۰- مظهر فریب- سیبل - سوره ۱۹ قرآن ■ ۱۱- واحدی برای انسان -فرستاده شده- رود جیحون ■ ۱۲- تصدیق ایتالیایی- ژاندارمری سابق -ضدغوفنی شده ■۱۳- نوعی بستنی -سرسرا-دین بز گشته- مایه حیات ■ ۱۴- دردها- درختی با برگ‌های پهن - دختر انگلیسی ■ ۱۵- بخار دهان - کشوری در غرب آسیا

از بالا به پایین

۱- مربابی عصار میوه- گناهکار ■ ۲- همسر دوک- شاگرد استاد- بی توجه و بی خیال ■ ۳- نقش تئاتری - آبراهه- بام دنیا- بله آلمانی ■ ۴- مادر عمار- الهه شکار یونان باستان - حرف همراهی عرب ■ ۵- مترسک جالیز- مهاجم افریقایی لیورپول انگلیس- ابر پایین آمده ■ ۶- فرزند و زنگ- زرداب- درخور ■ ۷- هرز دادن- شیخ‌نشین در خلیج فارس- الفبای نابینایان ■ ۸- ضمیر اشاره- خاکستر -ولگردی -گفت‌وگو اینترنتی ■ ۹- حنا- وزیر خارجه اسبق آمریکا- قربانگاه حاجیان ■ ۱۰- ترازنامه- سریع‌ترین دوندۀ جهان- شهری نزدیک کاشان ■ ۱۱- تکرار حرفی- تنها- دلشوره و اضطراب ■ ۱۲- اندوه- یکتا- ادامه‌دار ■ ۱۳- سفید آذری- صدا و آواز- قتل سیاسی- یار گفت ■ ۱۴- قله- دیده در طلب لعل...خون شد- واحد طول در انگلستان تقریباً ۹۲ سانتی متر ■ ۱۵- از آثار معروف شکسپیر- نوعی لوبیا